

تئوری ذینفعان با رویکرد مقررات شرکت‌های سهامی ایران

محمد عیسایی تفرشی¹ / جمشید یحیی پور²

چکیده

هدف شناسی مقررات حقوق شرکت‌ها حاکی از این است که مقررات حقوق شرکت‌های سهامی ضمن توجه به منافع سهامداران در راستای حداکثرسازی ثروت سهامداران باید منافع سایر گروه‌های ذینفع نیز در نظر گرفته شود. همگرایی دو نظریه تفوق سهامداران و ذینفعان در رویکرد جدید حاکمیت شرکتی ترکیبی بیانگر این است که در نظر گرفتن منافع سایر گروه‌های غیر سهامدار در اداره شرکت به منظور حداکثرسازی منافع پایدار و بلند مدت سهامداران شرکت است. در این مقاله ضمن بررسی و تحلیل تئوری ذینفع به این نتیجه می‌رسیم که رویکرد ذینفع محوری در مقررات شرکت‌های سهامی ایران نیز پذیرفته شده است.

واژگان کلیدی: شرکت‌های سهامی، تفوق سهامداران، ذینفعان، حاکمیت شرکتی، منافع.

طبقه‌بندی موضوعی: K00, G3.

1. استاد دانشگاه تربیت مدرس

2. استادیار موسسه غیر انتفاعی علامه محدث نوری jyahyapour53@yahoo.com

مقدمه

یکی از مباحث اساسی در مقوله حاکمیت شرکتی، قلمرو حاکمیت شرکتی می‌باشد که در واقع موضوع هدف شناسی حقوق شرکت‌هاست. از این دیدگاه سؤال اساسی این است که مقررات حقوق شرکت‌ها به دنبال چه هدفی باید باشد. آیا صرفاً حداکثرسازی ثروت سهامداران به عنوان وظیفه اصلی سهامداران می‌باشد یا حداکثرسازی منافع سهامداران در کنار توجه به منافع، برای پرداختن به این موضوع، در قلمرو حاکمیت شرکتی دو نظریه اساسی محل بحث است که شامل نظریه تفوق سهامداران¹ و نظریه ذینفعان² می‌باشد. بررسی تطبیقی نظام حقوقی حاکمیت شرکتی بین المللی نشان دهنده این است که در نظام حاکمیت شرکتی آنگلو - آمریکایی، نظریه غالب تفوق سهامداران است در حالی که در نظام حاکمیت شرکتی اروپایی قاره‌ای رویکرد اساسی بر پایه تئوری ذینفعان می‌باشد. در تحقیقات اخیر برای همگرایی این دو نظریه در یک الگوی جدید، رویکرد حاکمیت ترکیبی³ مطرح شده است. در این مقاله صرفاً به تبیین نظریه ذینفعان پرداخته و رویکرد مقررات حقوق شرکت‌ها به ویژه مقررات حقوق شرکت‌های سهامی ایران نسبت به این تئوری را مورد بررسی قرار خواهیم داد. لذا سؤال اساسی این است که آیا مقررات حقوق شرکت‌های سهامی ذینفع محور می‌باشد یا خیر؟ برای پاسخ به این سؤال پیشینه و اساس تئوری ذینفع، تعریف ذینفع، انواع ذینفع، رویکرد تحلیلی از تئوری ذینفع، انتقاد از تئوری ذینفع و در پایان رویکرد مقررات شرکت‌های سهامی ایران را از حیث ذینفع محوری مورد بحث قرار خواهیم داد.

بخش اول - تئوری ذینفعان

یکی دیگر از نظریاتی که درخصوص قلمرو حاکمیت شرکتی مطرح شده است و دارای طرفدارانی نیز می‌باشد، تئوری ذینفع یا ذینفعان است. براساس این تئوری، گروه‌هایی که مستقیم و غیرمستقیم در شرکت اثر می‌گذارند یا از شرکت تأثیر می‌پذیرند باید مورد توجه قرار گیرند. چون بقاء شرکت منوط به توجه به این گروه‌هاست در غیر این صورت ادامه حیات شرکت مورد مخاطره قرار می‌گیرد. برای تبیین این تئوری ما بحث را طی مطالبی تحت عنوان پیشینه و اساس تئوری ذینفع، تعریف ذینفع، اشخاص ذینفع و ابعاد تئوری ذینفع و حقوق شرکت‌های ذینفع‌گرا و دیدگاه مقررات حقوق شرکت‌های سهامی ایران دنبال خواهیم نمود.

1. Shareholder primacy theory

2. Stakeholder theory

3. Hibrid Corporate Governance

گفتار اول - پیشینه و اساس تئوری ذینفع

تئوری ذینفع به تدریج از دهه 1970 توسعه یافت. در اواسط 1980 رویکرد ذینفع در استراتژی پدیدار شد. یک نکته اساسی در این جنبش، انتشار اثر ریچارد ادوارفریمن بوده است. عنوان اثر او مدیریت استراتژی¹ بود که رویکرد ذینفع به عنوان موضوع فرعی در آن مطرح شد در سال 1984 پایه عرصه گذاشت وی اشاره میکرد که نگاه وی به مفهوم ذینفع برخاسته از بعد و منظر شرکت است (Fontaine, et al., 2006).

فریمن تئوری عمومی شرکت را مطرح و پاسخگویی شرکتی را به گروه گسترده‌ای از ذینفعان پیشنهاد کرد، از آن زمان، مطالعات و پژوهش‌های زیادی مبتنی بر تئوری گروه ذینفع شکل گرفته‌اند. به مرور زمان نقش شرکت‌ها در جامعه توجه افراد زیادی را به خود جلب کرده و با تأثیر خود بر کارکنان، محیط زیست، جوامع محلی و همچنین سهامدارانشان مرکز اصلی مباحثات بوده است. تئوری ذینفعان ترکیبی از تئوری‌های سازمانی و اجتماعی است و در واقع تئوری مذکور بیشتر یک تست پژوهش گسترده است تا یک نظریه رسمی واحد و چیزی کمتر از یک تئوری یکپارچه رسمی و بیشتر از یک تحقیق گسترده است که فلسفه، حقوق، اخلاق، تئوری سیاسی، اقتصادی، علم اجتماعی را در هم می‌آمیزد (Wheeler, et al., 2003). اساس تئوری ذینفع این است که شرکت‌ها بسیار بزرگ شده‌اند و تأثیر آنها بر جامعه آنچنان عمیق است که باید برای ایفای مسئولیت خود به غیر از سهامداران به بخش‌های بسیار بیشتری از جامعه توجه کرده و پاسخگو باشند. در نتیجه آن نه تنها ذینفعان تحت تأثیر شرکت‌ها هستند بلکه آنها نیز به روش خود بر شرکت‌ها تأثیر می‌گذارند (Hill, et al., 1992). به عبارت دیگر شرکت یک نهاد اجتماعی است که در مقابل مجموعه عواملی وسیع‌تر از مالکان خود مسئول و پاسخگو می‌باشد (Donaldson, et al., 1995). ذینفعان در شرکت دارای سهام نیستند اما دارای نفع هستند. رابطه ذینفع به، عنوان یک تعامل توصیف شده است درجایی که گروه‌های ذینفع با مشارکت خود کمک لازم را به شرکت‌ها رسانده و پیش‌بینی می‌شود که منافع آنان از طریق تشویق و ایجاد انگیزه تأمین شود. با استفاده از این چارچوب تحلیلی عموم مردم را می‌توان به عنوان ذینفع شرکتی در نظر داشت زیرا آنها با پرداخت مالیات زیرساخت‌هایی را برای انجام عملیات شرکت‌ها فراهم می‌کند. در این مبادله آنها از شرکت‌ها به عنوان یک شهروند انتظار دارند که کیفیت زندگی آنها را ارتقاء دهد (Donaldson, et al., 1995).

فریمن با انتشار اثر خود تحت عنوان مدیریت استراتژی در ادبیات ذینفع نقش اساسی ایفاء کرده به عقیده فریمن هدف از مدیریت گروه‌های ذینفع باید ایجاد روش‌هایی برای مدیریت گروه‌های مختلف در مراتبی است که منجر به یک سبک راهبردی و استراتژی گردد، به علاوه او بر این عقیده است که گروه‌های ذینفع یا مدیریت ذینفع با یک رویکرد ذینفع به مدیریت راهبردی نشان می‌دهد که مدیران باید فرآیندی را تدوین و اجراء کنند که افرادی را که در فعالیت تجاری ذینفع می‌باشند راضی نگه دارد. وظیفه اصلی در این فرآیند، مدیریت و ادغام روابط و منافع سهامداران، کارکنان، مصرف‌کنندگان، عرضه‌کنندگان، جوامع کلی و دیگر گروه‌های به روشی است که موفقیت دراز مدت بنگاه را تضمین می‌کند. رویکرد ذینفع ارتباط بسیار زیادی با مدیریت فعال محیط تجاری، روابط و ارتقاء منافع و سود سهام، به منظور گسترش توسعه استراتژی‌های تجاری است (Fontaine, et al., 2006).

سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا ممکن است شرکت‌ها بتوانند دارایی‌های سهامدار را در یک چارچوب تئوری نمایندگی افزایش دهند و همزمان نیاز طیف وسیعی از ذینفعان را برآورده سازند به عبارت دیگر آیا هیچگونه هماهنگی بین تئوری گروه ذینفع و تئوری نمایندگی وجود دارد. هرچند از حیث نظری تفاوت‌هایی قابل توجهی میان این دو الگوی نظری وجود دارد که در نگاه اول به نظر میرسد این دو نظریه را سازش ناپذیر می‌سازد به عنوان مثال شانکمن تئوری گروه ذینفع را تحت عنوان یک تئوری هنجاری به لحاظ خاستگاه توصیف کرد که نشان می‌دهد که تمامی زیربناهای نظری و فلسفی این دو تئوری در نوسان می‌باشد. با این وجود تفکری روبه رشد در بیان نظریه‌پردازان و کارشناسان وجود دارد که این الگوها می‌تواند با یکدیگر سازگار باشند. وی استدلال می‌کند که تئوری نمایندگی می‌تواند در یک الگوی عمومی گروه‌های ذینفع شرکت‌ها جای گیرد. چرا که اولاً تئوری گروه ذینفع نتیجه ضروری تئوری نمایندگی است و روش مناسب تری برای مفهومی ساختن تئوری‌های شرکت است. ثانیاً تئوری نمایندگی هنگامی که به درستی اصلاح شود در بهترین حالت شکل مضیقی از تئوری گروه ذینفع است. ثالثاً فروض مطرح شده پیرامون رفتار انسان و مفهوم انگیزه در تئوری نمایندگی در مقابل یکدیگر قرار دارند و نهایت این که کلیه تئوری‌های شرکت باید یک قدر متیقنی از اخلاق را تأیید کنند که شامل حقوق بنیادین معین و اصول و فروض رفتار انسانی است که می‌توانند به خوبی تغییر یا حتی بازپنداری دیگر تئوری‌های سنتی شرکت را ایجاب کنند (Shankman, et al., 1999). اما با بررسی دقیق می‌توان به شباهت‌های بین این دو تئوری پی برد. به عنوان نمونه مدیران به عنوان یک گروه از ذینفعان در موضع کنترل نهایی قرار دارند چون آنها دارای

قدرت تصمیم‌گیری هستند که به ایشان اجازه می‌دهد تا منابع شرکت را به صورتی موافق با ادعاهای دیگر گروه‌های ذینفع تخصیص دهند. این بدان معناست که مدیر شرکت در نهایت مسئول رفع نیازها، و انتظارات ذینفعان می‌باشد. با استفاده از واژگان تئوری نمایندگی با فرض موضع مسئولیت منحصر به فرد مدیران، منافع آنها نه تنها باید با منافع سهامداران، بلکه با منافع عام گروه‌های ذینفع دیگر هماهنگ شود بین گروه کلی روابط ذینفع - نماینده و روابط نماینده - اصیل که در تئوری نمایندگی بیان می‌شود هر دو دسته روابط مستلزم یک قرارداد صریح یا ضمنی می‌باشد که هدف آن سازگاری بین منافع مختلف است، به علاوه هر دو رابطه با ساختار حاکمیت شرکتی کنترل می‌شوند (Hill, et al., 1992). با این وجود هرچند ایجاد توازن میان نیازها و منافع گروه‌های ذینفع بسیار دشوار است اما این نباید بهانه‌ای برای کوتاهی از رسیدن به چنین تعادلی باشد. به نظر سالمون و سالمون احتمال زیادی وجود دارد که ارزش آفرینی برای گروه‌های ذینفع از طریق تمرکز توجه بر فعالیت‌های تجاری بر حداکثرسازی ارزش برای جوامع محلی و کارمندان، و آثار محیط زیستی می‌تواند مترادف ارزش آفرینی مالی برای سهامداران باشد. نادیده گرفتن نیازهای گروه‌های ذینفع می‌تواند منجر به کاهش عملکرد مالی و حتی ناکامی و شکست شرکت گردد. در نتیجه تأمین گروه‌های ذینفع مختلف می‌تواند منجر به تأمین هدف نهایی حداکثرسازی دارایی سهامداران شود به نظر آنها در دراز مدت مغایرت کمی میان هدف نهایی تئوری و اجرای رویکرد گروه‌های ذینفع وجود دارد. لذا تنها با در نظر گرفتن منافع گروه‌های ذینفع می‌تواند منجر به کاهش عملکرد مالی و حتی ناکامی و شکست شرکت گردد مضافاً به اینکه تأمین گروه‌های ذینفع مختلف می‌تواند منجر به تأمین هدف نهایی حداکثرسازی دارایی سهامداران شود، لذا تنها با در نظر گرفتن منافع گروه‌های ذینفع همانند منافع سهامداران است که شرکت‌ها می‌توانند به حداکثرسازی سوددهی دراز مدت دست یافته و در نهایت دارای سهامداران را به حداکثر رسانند و شواهد نظری و تجربی نشان می‌دهند که پاسخگو بودن شرکت که طیف گسترده‌ای از مؤلفه‌های مزیت اخلاقی و اجتماعی را مدنظر قرار می‌دهد در عملکرد مالی شرکت سودمند است. فروپاشی شرکت‌های بزرگ مثل انرون ناشی از ضعف حاکمیت شرکتی و رفتار غیراخلاقی مدیران شرکت‌هایی مثل انرون در دنیا است که نیاز به تلفیق این دو تئوری را نشان می‌دهد بنابراین گسترش بازار سرمایه و پیشگیری از فروپاشی شرکت‌ها ممکن نیست مگر آن که بتوان به نحوی این دو دیدگاه را بر هم ادغام کرد. در غیر این صورت نمی‌توان به حاکمیت شرکتی مناسب دست یافت (Jill, et al., 1992).

گفتار دوم - تعریف ذینفع

تعریف سنتی فرد ذینفع این است که: هر گروه یا شخصی که بتواند بر تحقق اهداف شرکت تأثیر گذاشته یا از آن تأثیر بگیرد (Friedman, et al., 2006). در کتاب فریمن 1984 اولین تعریف اغلب به یک گزارش داخلی از مؤسسه تحقیقاتی استنفورد در 1963 نسبت داده می‌شود. و آنها گروه‌های ذینفع را تحت عنوان گروه‌هایی تعریف می‌کردند که بدون حمایت آنها، حیات و موجودیت سازمان خاتمه خواهد یافت (Freeman, 1984 ; Fontaine, et al., 2006). فریمن در کتاب خود تحت عنوان تئوری ذینفع در شرکت‌های مدرن از تعریف فوق البته با کمی اصلاح استفاده کرده است:

گروه‌هایی که وجود آنها برای بقاء یا موفقیت سازمان، حیاتی است (Freeman, 2004 ; Fontaine, 2006). البته محافل دانشگاهی تعریف فریمن در 1984 را بیشتر ترجیح می‌دهند. جایی که وی گروه‌های ذینفع را به عنوان گروه یا اشخاص تعریف می‌کند که می‌توانند بر تحقق اهداف شرکت تأثیر گذارند یا از آن تأثیر بپذیرند. فریمن در کتاب خود تحت عنوان ذینفع: تئوری و عمل چنین اظهار کرده است که این تعریف متعادل‌تر و موسع‌تر از تعریف مؤسسه تحقیقاتی استنفورد می‌باشد. به نظر میرسد که عبارات «می‌توانند تأثیر بگذارند یا تأثیر بپذیرند» شامل اشخاص و گروه‌های خارج از شرکت می‌باشد، که خودشان را به عنوان گروه‌های ذینفع یک سازمان می‌پندارند بدون این که این سازمان چنین تصویری را از آنها داشته باشد (Friedman, et al., 2006).

البته تعاریف دیگری نیز از ذینفع شده است که به عنوان نمونه:

گروهی و یا افرادی که قدرت تأثیرگذاری بر عملکرد شرکت را داشته و نیز سهم و نقش بسزایی در کارایی شرکت دارند (Tones, 1995 ; Friedman, et al., 2006). فریمن دو تعریف از گروه ذینفع ارائه کرده است. تعریف اول در سال 1984: گروهی از افراد که می‌توانند بر تحقق اهداف شرکت تأثیر گذاشته یا تأثیر بپذیرند. تعریف دوم در سال 2004: گروهی از افراد که وجود آنها برای بقاء شرکت حیاتی می‌باشد (Fontaine, et al., 2006).

گفتار دوم - انواع مختلف گروه‌هایی نفع

یکی از موضوعات در باب تئوری ذینفع این است که گروه‌های ذینفع شامل چه اشخاصی می‌شود. یک روش متداول و معمول تمایز میان انواع مختلف گروه‌های ذینفع، بررسی گروه‌هایی است که روابط طبقه‌بندی شده‌ای با شرکت دارند. فریمن اظهار می‌دارد که رابطه روشنی میان تعاریف این که گروه‌هایی ذینفع چیست شناسایی این که گروه‌های ذینفع چه کسانی هستند، وجود دارد. گروه‌های

ذینفع اصلی عبارتند از: سهامداران - مصرف کنندگان - تأمین کنندگان و توزیع کنندگان - کارمندان و جوامع محلی.

البته وی گروه‌هایی دیگری را هم به عنوان ذینفع در نظر می‌گیرد که شامل گروه‌های ذیل می‌شود. رسانه‌ها، عامه مردم، شرکای تجاری، نسل‌های آینده، نسل‌های گذشته (بنیانگذاران سازمان-ها)، دانشگاهیان، رقبای سازمان‌های غیردولتی یا فعالانی که به طور فردی نمایندگان گروه‌های ذینفع کلی می‌شوند. نمایندگان گروه‌های ذینفع از قبیل، اتحادیه‌های تجاری یا انجمن‌های تجاری، تأمین کنندگان و توزیع کنندگان، تأمین کنندگان مالی به جزء سهامداران، ذینفع، دولت، سیاستگذاران و ناظران (Fontaine et al., 2006).

البته هر یک از گروه‌های ذینفع را میتوان به شکل جزئی تری تقسیم بندی نمود به عنوان مثال رسانه-ها را می‌توان به رادیو، تلویزیون و رسانه‌های مکتوب تقسیم نمود یا کارکنان را به کارکنان اداری، کارگر را به حسب اداره یا شرایطی که در آن بخش کار می‌کند تقسیم بندی نمود. ترتیب طبقه بندی جزئی این است که بدین شکل، گروه‌های متجانس تری که از افراد شکل می‌گیرد البته اثر منفی آن احتمال تداخل بیشتر منافع و اقدامات است (Fontaine, et al., 2006). خاطر نشان می‌کند که تمامی شرکت‌ها در برگیرنده و تأثیرگذار بر گروه‌هایی غیر از سهامداران و اعضای گروه مدیریت می‌باشند. این گروه‌های ذینفع عبارتند از کارمندان، گروه‌های زیردست و میانه مدیریت، بستانکاران، تأمین کنندگان، مصرف کنندگان و حتی دولت و جوامع محلی. همه این گروه‌ها در فرآیند تصمیم‌گیری شرکت نقش‌های مهمی را ایفاء می‌کنند (Spisto, 2006).

برخی محققین بر این عقیده هستند که یکی از ویژگی‌های جالب مفهوم گروه ذینفع، پویا بودن گروه‌های ذینفع است. با این توضیح که در طول زمان، ترکیب گروه‌های ذینفع میتواند تغییر کند. یعنی ممکن است با الحاق یا جایگزین شدن گروه‌های جدید ذینفع، سایرین کنار گذاشته شوند. البته فریمن نیز به پویایی و تغییرپذیری گروه‌های ذینفع اشاره داشته است و اینکه ذینفع در طول زمان تغییر یافته و منافع آنها نیز بسته به موضوع راهبردی در نظر گرفته می‌تواند تغییر کند. وی گروه‌های ذینفع را به عنوان گروهی توصیف می‌کند که شرکت در برابر آنها مسئول می‌باشد (Elias, et al., cited in Nwanji and Howell).

کمیته همپل در گزارش نهایی خود در سال 1998 چنین اظهار داشت که: حاکمیت شرکتی باید هم در رونق تجاری و هم در حس مسئولیت و پاسخگویی موثر و مهم باشد. و این که هدف از ایجاد چنین مسئولیتی برای شرکت باید حمایت از منافع سهامداران و حمایت از منافع طیف گروه‌های ذینفع

از قبیل مدیران، کارکنان، مصرف کنندگان، عرضه کنندگان دولت و جوامعی باشد که شرکت در آنجا فعالیت می کند (Hampele Committee, 1998).

Savage گروه‌های ذینفع را به 4 نوع تقسیم می‌کند: 1- اگر گروه‌های ذینفع حمایتی¹ باشند. ظرفیت بالقوه بالای مشارکتی و خطر رقابت پایین است. این نوع به عنوان نمونه ایده آل تلقی می‌شود و شامل هیأتی متشکل از امناء، مدیران، کارکنان، شرکت‌های مادر، عرضه کنندگان، ارائه کنندگان خدمات می‌باشد.

1- اگر گروه‌های حاشیه‌ای² باشند. ظرفیت بالقوه پایین مشارکتی و خطر رقابتی پایین است. و شامل گروه‌های مصرف کننده، انجمن‌های حرفه‌ای، کارکنان و سهامداران می‌باشد.

2- اگر غیرحمایتی باشند³ ظرفیت بالقوه پایین مشارکتی و خطر بالای رقابتی است. و شامل رقباء، اتحادیه‌ها و رسانه و دولت می‌باشد.

3- اگر ترکیبی باشند⁴ ظرفیت بالقوه پایین مشارکتی و خطر بالای رقابتی است شامل مشتری و سازمان‌هایی است که خدمات و تولید رایگان (Savage, et al., 1991; Fontaine, et al., 2006). فریمن نیز با نگاه به این تقسیم بندی استراتژی‌های وابسته نوع گروه‌های ذینفع را از یکدیگر متمایز ساخت:

1- استراتژی تهاجمی⁵ که زمانی باید اتخاذ شود که یک گروه حمایتی است شامل تلاش برای تغییر اهداف با برداشت‌های گروه‌های ذینفع برای انطباق دادن جایگاه گروه ذینفع یا ارتباط دادن آن با دیگران است که گروه ذینفع آن را مساعدتر و مناسب‌تر می‌بیند.

2- استراتژی دفاعی⁶ زمانی باید اتخاذ شود که یک گروه، غیرحمایتی است. هدف پیش‌گیری از خطر رقابتی از جانب این گروه می‌باشد. این به معنای تقویت باورهای موجود پیرامون بنگاه حفظ برنامه‌های فعلی یا اجاره دادن به گروه‌های ذینفع برای انجام فرایند ادغام است.

3- استراتژی چرخشی⁷ زمانی باید اتخاذ شود که گروه ترکیبی است. بنگاه باید تصمیماتی را از قبیل تغییر قواعد، فرایند معامله و... اتخاذ کند.

1. Supportive

2. Marginal

3. Non-supportive

4. Mixed Blessing

5. Offense strategy

6. Defense strategy

7. Swing strategy

4- استراتژی حفظ موضع¹ زمانی باید اتخاذ شود که گروه حاشیه‌ای است. شرکت باید موضع کنونی خود را حفظ کرده و برنامه راهبردی کنونی ادامه دهد (Freeman, 1984; Fontaine, et al., 2006).

کلارکسون (Clarkson, 1995) میان گروه‌های ذینفع ابتدایی² و گروه‌های ذینفع ثانوی³ قابل به تفکیکی شده است. گروه‌های ذینفع ابتدایی گروه‌هایی هستند که بدون مشارکت مستمر آنها شرکت نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد و این نشان دهنده آن است که روابط میان آن دو لازم و ملزوم یکدیگر است. گروه‌های ذینفع ثانوی گروه‌هایی هستند که در شرکت نفوذ یا تأثیر می‌گذارند و یا تحت تأثیر قرار می‌گیرند ارتباط آنها با شرکت اختیاری است، در نتیجه برای بقای حیات شرکت ضروری نیستند. از گروه‌های دوم مثل رسانه‌ها و طیف گسترده‌ای از گروه‌ها دارای منافع خاصی که به عنوان ذینفعان متوسط هستند. اما ذینفعان ابتدایی مثل سهامداران و سرمایه‌گذاران، کارکنان، مشتریان و تأمین‌کنندگان و هر آنچه که به عنوان گروه ذینفع عام تعریف می‌شود. برخی دیگر تلاش کردند تا الگویی برای شرح منطقی این موضوع پیدا کنند که چرا مدیران باید طیف و طبقات معینی از شخصیت‌ها را تحت عنوان گروه‌های ذینفع مدنظر قرار دهند آنها به منظور سازماندهی سلسله مراتب گروه‌های ذینفع شرکت سه معیار را مطرح کرده اند¹- قدرت نفوذ و تأثیرگذاری گروه‌های ذینفع²- مشروعیت رابطه گروه‌های ذینفع با بنگاه³- ضروری بودن مطالبات آنها از بنگاه (Mitchell, et al., 1997).

بنابراین شرکت‌ها باید در انجام فعالیت‌های خود انواع گروه‌های ذینفع را درنظر داشته باشند. درخصوص کارکنان شرکت موضوعاتی مطرح می‌شود این که شرکت تا چه اندازه براساس قوانین از کارکنان حمایت و حقوق آنها را رعایت می‌کند دیگر مشارکت کارکنان در حاکمیت شرکت‌های سهامی، پاداش و افزایش عملکرد، جبران و پاداش تقویت‌کننده عملکرد شرکت باید درنظر گرفته شود بستانکاران نیز به عنوان یکی از گروه‌های ذینفع برجسته محسوب می‌شوند. در نظام‌های اقتصادی در حال گذر گاهی بستانکاران متحمل خسارت‌های قابل توجهی می‌شوند از قبیل برخی اقدامات چون پنهان کردن یا از میان بردن دارایی شرکت توسط مدیریت که این امر می‌تواند منجر به ناتوانی شرکت در پرداخت دیون خود شود که این خود در نهایت منجر به محدود شدن رشد اقتصادی شرکت می‌شود (Hamilton, 2007).

1. Mold Strategy

2. Primary Stakeholder Group

3. Secondary Stakeholder Group

البته افراطی‌ترین طرفداران نظریه ذینفع، محیط زیست و گونه‌های جانوری نسل‌های آینده را هم در زمره ذینفعان می‌شمارند. رابطه ذینفعان و شرکت به یک رابطه معاوضی توصیفی شده است که در آن گروه‌های غیرسهامدار شرکت‌ها کمک‌هایی ارائه می‌نمایند و در مقابل انتظار دارند منافع آنها تأمین شود با استفاده از این چارچوب تحلیلی عموم مردم جزء ذینفعان شرکت قرار می‌گیرند چون با پرداخت مالیات، زیر بناهای ملی لازم جهت فعالیت‌های شرکت‌ها را فراهم می‌نمایند. در عوض این توقع و انتظار را دارند که شرکت‌ها به عنوان در شهروندان دارای شخصیت حقوقی، کیفیت زندگی آنها را ارتقاء دهد (Hill, et al., 1992).

به عقیده فیلیپس (Philips, 2003) مدیریت گروه‌های ذینفع تنها در توجه به حداکثرسازی دارایی سهامداران ختم نمی‌شود، بلکه توجه، منافع و ثروت افرادی که می‌توانند عامل موثر یا مانع تحقق اهداف شرکت شوند از نکات اساسی این تئوری است. تئوری ذینفع تا حدود زیادی شبیه الگوهای جایگزین مدیریت راهبردی نظیر وابستگی منبع می‌باشد. تئوری ذینفع تلاش می‌کند تا جایگزین‌هایی را برای حاکمیت شرکتی توصیف و تجویز کند که دربرگیرنده و متعادل کننده منابع چندگانه باشند. تئوری موصوف دربردارنده الگوی قدرت اجرایی است که ادعا می‌کند که هدف شرکت به حداکثر رساندن دارایی شرکت می‌باشد. هرچند این موضع عملکرد خود محورانه و منفعت طلبانه مدیران را تشدید می‌کند. چرا که آنها از سیاست‌هایی حمایت می‌کنند که منجر به حمایت از جایگاه و اختیارات آنها در شرکت باشد (Nwonji and Howell). در واقع مدل قدرت اجرایی ادعا می‌کند که هدف شرکت به حداکثر رساندن دارایی گروه‌های ذینفع بطور کلی می‌باشد هرچند این امر شامل عدم مداخله گری گروه‌های ذینفع در اداره شرکت و ایجاد فرصت برای مدیران برای پیش بردن سیاست‌هایی است که نیازهای گروه‌های ذینفع شرکت در آن لحاظ نمی‌شود (Evan, et al., 1993).

بخش 172 قانون شرکت‌های 2006 انگلیس نیز مدیران را موظف به ترویج موفقیت شرکت نموده است. با این توضیح که مدیران به عنوان یک معتمد خوب و با حسن نیت باید در راستای ترویج موفقیت شرکت در جهت تأمین منافع اعضاء بطور کلی با توجه به موارد ذیل عمل کند:

- 1- پیامدهای احتمالی هرگونه تصمیمات دراز مدت.
- 2- منافع کارکنان شرکت.
- 3- نیاز به تقویت روابط تجاری شرکت با تأمین کنندگان و مشتریان و سایرین.
- 4- تأثیر عملیات شرکت بر جامعه و محیط.
- 5- حفظ شهرت شرکت برای استانداردهای مطلوب تجاری.

6- نیاز به اعمال رفتار منصفانه¹ بین اعضای شرکت (Companies act 2006 , section 172).

گفتار چهارم: رویکرد تحلیلی به تئوری ذینفع

در مطالعات و پژوهش‌هایی که درخصوص تئوری ذینفع صورت گرفته است این تئوری را از ابعاد مختلف مورد و بررسی قرار داده‌اند. از جمله مطالعات معروف و پر ارجاع در این خصوص مقاله دونالدسون و پرستون در سال 1995 در مقاله‌ای تحت عنوان: «تئوری گروه‌های ذینفع: مفاهیم، شواهد و آثار است» که تئوری ذینفع را از سه بعد توسیفی²، ابزاری³ و هنجاری⁴ مورد مطالعه قرار دادند (Donaldson, et al., 1995). تئوری ابزاری بر این معناست که اگر مدیران خواستار به حداکثر رساندن تحقق اهداف شرکت‌ها باشند پس باید منافع گروه‌های ذینفع را نیز مورد توجه قرار دهند. روش توصیفی پیرامون این است که چگونه مدیران شرکت‌ها و گروه‌های ذینفع با هم وارد تعامل می‌شوند و سوم این که یک مفهوم قانونی، هنجاری متعارف از تئوری گروه ذینفع است که توصیف می‌کند که مدیران چه باید بکنند (Fontaine, et al., 2006).

برخی از محققین یک رویکرد چهارمی را نیز در مطالعات خود درخصوص تئوری گروه ذینفع اضافه نمودند و آن استفاده مجازی از گروه‌های ذینفع⁵ که توصیف کننده این دیدگاه به عنوان یک شخصیت در یک داستان گسترده‌تر پیرامون حیات شرکت می‌باشد (Nwanji and Howell)، فریمن چارچوبی را پیشنهاد داد که مناسب این شیوه تحلیل از گروه ذینفع بود سطح منطقی (عقلانی)، فرایند و سطوح معاملاتی⁶ در سطح منطقی (عقلانی) درک این مطلب حایز اهمیت است که چه کسی گروه‌های ذینفع شرکت محسوب می‌شوند. و چه چیزی منافع آنها تلقی می‌شود ضروری است. به عنوان یک ابزار فنی او از نقشه جامع و کلی گروه‌های ذینفع به عنوان نقطه شروع و آغازین استفاده می‌کند. البته امکان تهیه چنین نقشه‌ای پیرامون یک موضوع عمده و کلان راهبردی نیز وجود دارد از حیث فرآیند وی مدعی است فهم این مطلب ضروری است که چگونه شرکت‌ها به طور ضمنی یا صریح روابط خود را با گروه‌های ذینفع مدیریت کرده و این که آیا این شیوه با نقشه و طرح منطقی گروه ذینفع سازگاری و تناسب دارد یا خیر و این که شیوه‌های راهبردی موجود که به شکل معقول و

1. Act fairly

2. Descriptive

3. Instrumental

4. Normative

5. Metaohorical use of stakeholder

6. Rational, process and transactional levels

مؤثری کارساز می‌باشند را می‌توان با دغدغه و نگرانی برای گروه‌های ذینفع متعدد خنثی نمود. از حیث اجرایی باید مجموعه‌ای از اعمال و تعاملات در میان شرکت و گروه‌های ذینفع را پی می‌بریم و نتیجه‌گیری کنیم که آیا این مذاکرات با نقشه گروه‌ها و شیوه‌های سازمانی برای گروه‌های ذینفع متناسب است یا خیر طبق نظر فریمن تعاملات موفق با گروه‌های ذینفع چنین نگرانی‌هایی را پوشش می‌دهد (Freeman, 1984, Nwanji and Howell).

با توضیحات فوق حال به بررسی هر یک از ابعاد می‌پردازیم.

بند اول - تئوری ذینفع از بعد توصیفی

از حیث توصیفی شرکت اجتماع منافع جمعی است که آنها از ارزش ذاتی برخوردار هستند تئوری ذینفع به نسبت تئوری ذی سهم طیف وسیع تری را دربرمیگیرد. هرچند درخصوص این که ذینفع چه کسانی هستند اختلاف نظر است که در بحث قبلی بدان اشاره شد اما قدر متقین این است که دسته‌های کارکنان، طلبکاران، تأمین کنندگان مواد اولیه و به لحاظ مفهومی اجزاء شرکت محسوب می‌گردند. عمده‌ترین مسایل توصیفی مورد بحث در تئوری ذینفع بناء تصریح در نالدسون و پرسیتون عبارتند از:

- 1- تشریح ماهیت بنگاه اقتصادی 2- نحوه تفکر مدیران پیرامون مدیریت بنگاه اقتصادی 3- نحوه تفکر هیأت مدیره در خصوص منافع گروه‌های متشکله شرکت 4- نحوه اداره شرکت‌ها در عمل (Donaldson, et al., 1995).

تمایل به سمت قوانین ذینفعان گرا در قوانین بسیاری از کشورهای توسعه یافته دیده می‌شود بعنوان مثال قوانین مربوط به تصمیم‌گیری مشترک آلمان، حضور نمایندگان کارکنان شرکت را در هیأت مدیره، و ناظر اجباری می‌داند. قانون شرکت‌های 1980 انگلیس، مدیران شرکت‌ها را که مکلف می‌نماید که در تصمیمات خود منافع کارکنان شرکت را لحاظ نمایند قوانین یکسان سازی اروپا نیز مشتمل بر مقرراتی است که به شرکت‌ها اجازه می‌دهد تا در تصمیمات خود منافع کلیه گروه‌های ذینفع شرکت را مورد توجه قرار دهند (Donaldson, et al., 1995).

بخش 172 قانون شرکت‌های 2006 انگلیس نیز با همین رویکرد مدیران را موظف به ترویج موفقیت شرکت با نگاه به منافع کارکنان شرکت و سایر گروه‌های ذینفع نموده است که متن این ماده در ذیل گفتار دوم آمده است.

در ژاپن نیز نظریه غالب بر این است که سهامداران و سایر گروه‌های ذینفع تحت حمایت هستند و هرچند جایگاه سهامداران با سایر ذینفعان برابر نیست اما این اهداف شرکت باید به حداکثر رساندن

ارزش سهامداران باشد شاید از لحاظ نظری بهترین هدف باشد اما در ژاپن مناسب نیست (Mallin, 2006).

فریمن به منظور تسهیل تشخیص ذینفعان سؤالاتی را مطرح میکند که از قرار ذیل است:

- 1- گروه‌های ذینفع فعلی و بالقوه چه کسانی هستند؟
- 2- منافع و حقوق آنها چیست؟
- 3- هر یک از ذینفعان به چه نحو بر شرکت تأثیر می‌گذارند؟
- 4- شرکت چگونه بر هر یکی از گروه‌های ذینفع تأثیر می‌گذارد؟
- 5- چه فرضی، استراتژی کنونی ما پیرامون هر یک از ذینفعان را مهم مینماید؟
- 6- متغیرهایی محیطی که شرکت بر گروه‌های ذینفع تأثیر می‌گذارد چیست؟
- 7- چگونه هر یک از متغیرها را ارزیابی کنیم؟
- 8- چگونه می‌توانیم از گروه‌های ذینفع خود مطلع باشیم؟

به منظور یافتن استراتژی بهینه هر یک از گروه‌های ذینفع، فریمن تحلیل رفتار گروه‌های ذینفع و ائتلاف‌های احتمالی میان گروه‌های ذینفع را مطرح میکند. از نظر او مدیر، محیط پیرامون را برای مثال درخصوص اقدامات، منافع، باورها یا اهداف مشابه میان گروه‌های ذینفع رصد می‌کند. شکل‌گیری یک ائتلاف می‌تواند استراتژی و جایگاه گروه‌های ذینفع را تغییر دهد. تحلیل مزبور منجر به یک نقشه واقع گرایانه‌ای از گروه‌های ذینفع شرکت می‌گردد همچنین به مدیران اجازه می‌دهد تا توضیحی منطقی نسبت به این موضوع ارائه کنند که چرا گروه‌های ذینفع معین به شیوه خاصی رفتار می‌کنند. شرکت باید اهداف دراز مدت هر یک از گروه‌های ذینفع را تعیین کرده و گروه‌های ذینفع را به گونه‌ای منطقی مدنظر بگیرد. نقشه گروه‌های ذینفع یافتن بهترین استراتژی برای هر گروه را امکانپذیر می‌نماید (Fontaine, et al., 2006).

بند دوم - تئوری ذینفعان از بعد ابزاری

این بعد از ارتباط یا عدم ارتباط میان مدیریت ذینفع گرا و حصول اهداف شرکت یعنی سود و حداکثرسازی بحث میکند. تحقیقاتی ازسوی محققان با استفاده از روش‌های آماری و غیر آماری به منظور اثبات رابطه فوق صورت گرفته است تحقیقات مزبور با تعمیم نتایج حاصله مدعی است که حرکت در چارچوب اصول و شیوه‌های ذینفع گرا، شرکت‌ها را در رسیدن به اهداف خود بهتر از دیگر رویکردهای مدیریتی کمک می‌کند. کوتر و همکاران (Koher, et al., 1992) دریافتند که

شرکت‌های خیلی موفق مثل هیولت - پاکارد¹ و وال - مارت² و دی‌تون هادسون³ صرف‌نظر از اختلاف در روش دیدگاه مشتری داشتند. تقریباً کلیه مدیران این شرکت‌ها به طور جدی به افرادی می‌انداختند که در آن شرکت به نوعی ذینفع بوده‌اند مانند مشتریان، کارکنان، سهامداران، تأمین کنندگان و غیره (Donaldson, et al., 1995). با این وجود سؤال این است که گروه‌های مختلف ذینفع چگونه اطمینان حاصل نمایند که منافع آنها به شکلی هماهنگ خواهد شد که منجر به مطلوب‌ترین نتایج گردد. هیل و همکاران (Hill, et al., 1992) در پاسخ به سؤال فوق تدابیر نظارتی که عدم توازن و تقارن اطلاعاتی را تقلیل می‌دهد مانند الزامات مربوط انتشار اطلاعات، حق انصراف ادامه رابطه قراردادی می‌تواند در این خصوص قابل تأیید و کارآمد باشد.

فریمن و همکاران مفهوم انصاف را مورد تأیید قرار می‌دهند. بر اساس این نظریه در یک فضای ناشی از جهل، طرفین راجع به یکسری نتایج محتمل توافق می‌نمایند. این نظریه با تکیه بر حجاب جهل⁴ معیار قرارداد منصفانه را توافق آزاد طرفین می‌داند (طوسی، 1388). تفاوتی که بین این دو تحلیل وجود دارد این است که هیل و جوتر معتقدند رابطه قراردادی بنگاه اقتصادی میان هر یک از گروه‌های ذینفع و مدیریت بنگاه منعقد می‌گردد در حالی که فریمن و ایوان بنگاه را مجموعه‌ای از قراردادهای چند جانبه میان کلیه گروه‌های ذینفع تعبیر می‌کنند (Donalson, et al., 1995).

به عقیده فریمن و ایوان مدیران، مجری قراردادهای بین کارکنان، مالکان، تأمین کنندگان، مشتریان و جامعه می‌باشند، از آنجایی که هر کدام از این دسته‌ها قادرند در معاملات ویژه‌ای سرمایه‌گذاری کنند که بر دیگر گروه‌های تأثیرگذار باشند با روش‌های حل و فصل تعارضات و حاشیه امنیت را دریافت (طوسی، 1388).

بند سوم - تئوری ذینفع از بعد هنجاری

منظور از تئوری هنجاری، شناسایی رهنمودهای اخلاقی یا فلسفی بر فعالیت‌های مدیریت شرکت است. جنبه هنجاری، درواقع مبنای بنیادین تئوری ذینفع را تشکیل می‌دهد این بعد از ابعاد تئوری ذینفع برای مدعای خود از دو دلیل استفاده می‌کند اول این که ذینفعان، اشخاص یا گروه‌هایی هستند که از جنبه شکلی و ماهوی در فعالیت‌های شرکت دارای منافع مشروع می‌باشند به عبارتی گروه‌های ذینفع با

1. Hewlett -packard

2. Wal -mart

3. Day ton Hudson

4. Veil of ignorance

توجه به نفع مشروع در شرکت شناسایی می‌شوند خواه شرکت نفع متقابل در آنها داشته باشد یا خیر دوم این که منافع تمام گروه‌های ذینفع دارای ارزش ذاتی است (Donalson, et al., 1995).

از نظر بسیاری از مولفان روابط میان شرکت‌ها و گروه‌های ذینفع مبتنی بر تعهدات اخلاقی و وجدانی است. مدیریت روابط گروه‌های ذینفع نه صرفاً برای بهینه سازی سود بلکه به بهترین و مطلوب‌ترین روش صورت می‌گیرد. روابط میان شرکت‌ها و گروه‌های ذینفع آنها می‌تواند برای شرکت به عنوان انعکاس اصول و ارزش‌های آن ارزشمند باشد. هر شرکتی باید اصول اخلاقی بنیادین خود را تعریف کرده و از این اصول به عنوان مبنای تصمیم‌گیری استفاده نماید (Fontain, et al., 2006).

بنابراین به نفع گروه‌های ذینفع ازجمله سهامداران است که شرکت از یک مجموعه قوانین و اصول اخلاقی در رابطه با نحوه اداره شرکت، برای نیل به اهداف آن تبعیت کند. اگر تئوری‌های اخلاقی و وظیفه را را بر فضای تجاری مدرن اعمال کنیم، موضع محکمی ایجاد می‌کند که بعدها تئوری گروه ذینفع بر مبنای آن توسعه و گسترش خواهد یافت. هدف تئوری هنجاری گروه ذینفع باری رساندن مدیران در جهت افزایش ارزش پیامدهای اعمال آنها و به حداقل رساندن و کاهش ایراد خسارت به گروه‌های ذینفع است. در نتیجه غایت رویکرد اخلاقی را می‌توان بر تئوری گروه‌های ذینفع اعمال کرد که در آن پیامدهای رفتار مدیران مورد قضاوت قرار گیرد و رویکرد اخلاقی تئوری-های سنتی را که معتقد بودند مسولیت امانی مدیران در شرکت‌ها صرفاً در جهت منافع سهامداران می‌باشد را رد کرده و روش حمایت‌گرانه‌ای برای ذینفع و مسئولیت امانی را برای گروه‌های ذینفع گسترش می‌دهد (Nwanji and Howell).

فریمن براساس دکترین قراردادهای منصفانه¹ قواعد شش گانه‌ای را برای امکان طراحی یک استراتژی اخلاقی در ارتباط با تصمیمات مراجعه‌ای شرکت که منجر به تأمین حقوق ذینفعان پیشنهاد داده است که به شرح ذیل هستند:

1- اصل ورود و خروج² که بر مبنای این اصل قرارداد باید فرآیندی را تعریف کند که شرایط ورود و خروج و مذاکره و برای گروه‌های ذینفع را بطور واضح معین کند تا مشخص شود که چه هنگامی قراردادی می‌تواند بطور کامل اجراء شود.

2- اصل حاکمیت³ که بر اساس آن افرادی که قواعد بازی را تغییر می‌دهند باید رضایت همه افراد را کسب نمایند. این منجر به حاکمیت گروه ذینفع بر هیأت مدیره می‌شود.

1. Doctrine of fair contracts freeman

2. The principal of entry and Exit

3. The principal of governance

- 3- اصل اثرات جانبی¹ (خارجی) اگر قرارداد بین A و B به گونه‌ای باشد که نسبت به C هم تأثیر داشته باشد C باید به عنوان یکی از اطراف قرارداد دعوت شود.
- 4- اصل مشارکت در هزینه‌ها² براساس آن هر یک از طرفین باید نسبت به هر یک از هزینه‌ها، توافق داشته باشند (مشارکت در هزینه).
- 5- اصل نمایندگی³ که بر مبنای آن هر یک از طرفین در خدمت منافع تمامی گروه‌های ذینفع باشند.
- 6- اصل جاودانگی محدود⁴ شرکت باید به گونه‌ای مدیریت شود که بتواند در تمام مدت بکار خود در خدمت منافع گروه‌های ذینفع به فعالیت خود ادامه دهد.
- به عقیده فریمن این اصول بیان کننده یک آرمان برای هدایت عملی گروه‌های ذینفع در تنظیم اساسنامه شرکت می‌باشد (Fontaine, et al., 2006).

گفتار پنجم - انتقاد از تئوری ذینفع

هرچند طرفداران تئوری نفع سعی بر این دانستند که با رویکردهای سه گانه هنجاری، توصیفی و ابزاری به تحلیل و تثبیت تئوری ذینفع بپردازند. با این وجود این تئوری بدون ایراد نمانده است. از جمله این که چرا مدیران باید به گروه‌های ذینفع توجه داشته باشند. فیلپ خاطر نشان میکند که بنیادی‌ترین و اساسی‌ترین چالش پیش روی تئوری نفع، توجیه کردن توجه و نگاه مدیران به گروه‌های ذینفع مانند توجیه نمودن حداکثرسازی دارایی سهامداران می‌باشد و هرگونه توجیه قانع کننده‌ای درخصوص حداکثرسازی دارایی سهامداران باید ذاتاً یک مبنای اخلاقی باشد (Phillips, 2003).

جن سن (Jensen, 2001) که تئوری حداکثرسازی ارزش گروه ذینفع را پیشنهاد میکند معتقد است که یک بنگاه نمی‌تواند ارزش را به حداکثر برساند اگر منافع گروه‌های ذینفع را نادیده بگیرد. این وجود وی خاطر نشان میکند که چالش بزرگ پیش روی هیأت‌های مدیره شرکت، ایجاد موازنه و تعادل میان اهداف بنگاه بر منافع گروه‌های ذینفع آن می‌باشد.

هرچند براساس تئوری ذینفع مدیران باید تصمیماتی اتخاذ کنند که در آن منافع گروه‌های ذینفع شرکت در نظر گرفته شده باشد اما از آنجایی که منفعت خاصی از گروه‌های ذینفع وجود ندارد (نظر به حداکثر رساندن سود سهامداران) در نتیجه برای مدیران دشوار است منافع یک گروه ذینفع را که تأمین کننده اهداف بنگاه و منافع تمام گروه‌های ذینفع باشد، معین کنند حتی در تئوری گروه ذینفع منافع گروه‌های

1. The principal of externalities

2. The principal of contracting costs

3. The Agency principlol

4. The principal of limited immortality

خاص نیز با منافع یکدیگر در رقابت است که درواقع این سبب می‌شود که قایل به این شویم که برای مدیران اتخاذ تصمیمات قاطع و هدفمند غیرممکن است. هرچند تلاش برای تأمین نیازهای گروه‌های مختلف ذینفع برپرس امکان داشته باشد اما این امر منجر به عدم پاسخگویی و مسئولیت مدیران در قبال اعمالشان میشود هرچند این تئوری برای مدیران خود منفعت طلب می‌تواند جذاب باشد (Sternberg, et al., 2004).

بنابراین ناکامی و عدم موفقیت تئوری ذینفع در جنبه‌های اساسی آن است ازجمله این که چگونه مدیران باید بین منافع ذینفعان توازن برقرار کند و ناکامی اصلی آن راجع به عملی کردن این تئوری است و واقعیت این است که هرچند تئوری مزبور جذابیت‌هایی دارد ولی با رویکرد هنجاری قابل اجراء نیست اگرچه پاره‌ای مسایل و مشکلات را حل می‌کند اما یک سری مشکلات جدی تری هم ایجاد میکند ازجمله این که منافع هر کدام چگونه عملی و مورد توجه قرار گیرد (Keay, 2010). با این وجود نظر به این که این تئوری مورد استقبال زیادی قرار گرفته است باید تلاش کرد تا راهکارهای ایجاد تعادل و توازن میان گروه‌های ذینفع و سهامداران شرکت شناسایی شود زیرا به عقیده طرفداران تئوری ذینفع شرکت‌ها نمی‌توانند بدون درنظر گرفتن منافع گروه‌های ذینفع با دارایی سهامداران را به حداکثر برسانند گروه‌های ذینفع در موفقیت شرکت نقش دارند. بنابراین ضروری است که هیأت مدیره و مدیریت شرکت به هنگام تنظیم اهداف شرکت، تئوری‌های اخلاقی وظیفه‌گرا را مدنظر قرار دهند و هیأت مدیره از ذینفعان به عنوان برندگان بازار توجه کنند نه صرفاً به سیستم ابزاری برای کاهش هزینه‌ها و پس انداز برای سهامداران (Nwanji, et al.).

بخش دوم - تئوری ذینفع و دیدگاه حقوق شرکت‌ها

گفتار اول - مقررات حقوق شرکت‌ها و تئوری ذینفع

فرض را بر این بگذاریم که در باب قلمرو حاکمیت شرکتی علاوه بر سهامداران، سایر گروه‌های ذینفع باید در تصمیمات و فعالیت‌های شرکت مورد توجه واقع شوند سؤال این است که آیا تئوری ذینفعان در مقررات شرکت‌های سهامی جایگاهی دارد یا خیر تبیین این موضوع بیانگر نقش حقوق شرکت‌ها نیز هست چون مقررات شرکت‌ها اگر در راستای تأمین منافع گروه‌های ذینفع باشد به مراتب وسیع‌تر از مقررات شرکت‌های سهامدار محور است زیرا دامنه شرکت‌های ذینفع محور گروه‌های مختلفی را تحت تأثیر قرار می‌دهد بنابراین حقوق شرکت‌های ذینفع‌گرا مجموعه قواعد و مقررات و فرآیندی است که در روابط کلیه گروه‌های ذینفع حاکم است.

دلایل وجود دارد که حقوق شرکت‌های مدرن ذینفع‌گرا بوده و نیز دیدگاه قانون‌گذاران بر توسعه و گسترش توجه به ذینفعان است. از جمله این دلایل وجود شخصیت حقوقی برای شرکت‌هاست. نهاد شخصیت حقوقی که عنصر اساسی و اصلی سازنده حقوق شرکت‌های مدون محسوب می‌شود از جمله ادله اثباتی است. حقوق شرکت‌های جدید همواره بر اساس تئوری حمایت از گروه‌های مختلف ذینفع از جمله سهامدار بوده است. با بررسی کارکرد حقوقی - اقتصادی نهاد شخصیت حقوقی میتوان ادعا نمود که این نهاد اساسی در جهت حمایت از گروه‌های طلبکاران ایجاد گردیده است که با شرکت طرف معامله قرار گرفته‌اند. در واقع پیش‌بینی این نهاد در راستای صیانت از اموال و دارایی‌های شرکت در قبال طلبکاران شخصی شرکت تأسیس گردیده است. زیرا اموال شرکت صرفاً وثیقه مطالبات طلبکاران است که با شرکت طرف معامله هستند. با این دیدگاه میتوان ذینفع‌گرایی حقوق شرکت‌ها را توجیه نمود (Hansmann, et al., 2006).

پیش‌بینی مقررات امری در حقوق شرکت‌ها به ویژه شرکت‌های سهامی در جهت کارایی اقتصادی و توجهات مختلفی بوده است. یکی از این دلایل سازماندهی داخلی شرکت‌هاست که این خود منجر به نتایج مطلوب و کارآمد خواهد شد در آیین‌گرایی یا شکل‌گرایی یکی از چهره‌های اصلی حقوق شرکت‌های مدرن را تشکیل می‌دهد دلیل در باب حقوق شرکت‌های قانونگذاران راجع به نحوه تشکیل اداره و انحلال و تصفیه آن مقررات و آیین خاصی پیش‌بینی گردیده است. که عدم رعایت این مقررات و آیین شکلی به قید عدم اعتبار اعمال حقوقی حاصله می‌باشد.

این حرکت در خصوص شرکت‌های سهامی که در آن مالکیت و کنترل از یکدیگر جداست اهمیت آن را بیشتر می‌کند برخی از محققان به این روش‌ها و آیین‌های لازم‌التباع در حقوق شرکت‌ها بروکراسی شرکت عنوان داده‌اند و به نظر ایشان رویه‌گرایی موجود در شرکت‌ها را می‌توان از جمله مکانیزم‌ها و تدابیر قانونی در جهت ارتقای کارایی آنها محسوب نمود. زیرا تثبیت رویه‌ها و روشها زمینه لازم را برای ایجاد محیط شفاف اطلاعاتی فراهم می‌آورد (طوسی، 1389).

همچنین در اثبات ذینفع‌گرایی حقوق شرکت‌ها می‌توان به گرایش قواعد و مقررات به حمایت از اشخاص ثالث استفاده نمود. یکی از مسایل اساسی مورد توجه حقوق شرکت‌های مدرن، تضمین حقوق اشخاص ثالثی است که با حسن نیت با شرکت طرف معامله واقع می‌شوند قاعده مهم قواعد عمومی برای حقوق شرکت‌های¹ در حال گذارا که بیشتر متمرکز بر شرکت‌های تجاری با مسئولیت

1. قواعد عمومی حقوق شرکت‌ها، مطالعه‌ای برای اقتصادهای در حال گذار در سال 1999 توسط گانینان آویل اف از موسسه مطالعات قانونگذاری و حقوق تطبیقی، فدراسیون روسیه و همکاران او تنظیم شده است که این گروه کاری را سازمان همکاری و توسعه اقتصادی

محدودی که سرمایه آنها به سهام تقسیم شده می‌باشد مقرر داشته است که: «اشخاص ثالث باید تضمین قوی داشته باشند که قراردادهای توأم با حسن نیت که با شرکت منعقد می‌کنند صحیح و نافذ خواهد بود بنابراین اقتصادهای درحال گذار باید قواعدی وضع نمایند که تضمین بالایی را برای اشخاص ثالث فراهم آورد که قراردادهایشان صحیح و بطور نافذ خواهد بود این موضوع در محیطی که مملو از بی‌ثباتی اقتصادی و حقوقی است اهمیت فراوانی پیدا می‌کند» (کاینان آویل اف و همکاران، 1386).

از دیگر موارد ادله اثباتی که به عنوان گامی مؤثر در توسعه حقوق شرکت‌های ذینفع گرا بوده است، موضوع مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها بوده است. مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها یک جنبش نو ظهور در شرکت‌هاست که به دنبال یافتن یک راه حل مفید برای مواجه شدن با مسایل اجتماعی و محیطی شرکت‌های مدرن در جامعه امروزی است. موضوعی است که در ادبیات جدید تحقیقات بسیاری مورد توجه پژوهشگران و افراد آکادمیک است که این مطالعات می‌تواند به درک بهتر برنامه‌های اجتماعی و محیطی شرکت‌ها به عنوان محرک سودآوری و عملکرد مناسب در جامعه کمک کند. مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها یعنی مسئولیت شرکت در پاسخگویی به پیامدهای فعالیت‌هایی که جامعه را تحت تأثیر قرار میدهد منظور از جامعه در اینجا کلی است و شامل همه ذینفعانی شرکت است. شرکت باید در انجام فعالیت‌ها، اتخاذ تصمیمات خود منافع همه ذینفعان را در نظر تغییر دهد ذینفعان شرکت کسانی هستند که نتایج و پیامدهای تصمیمات و اعمال شرکت بر آنها تأثیر می‌گذارد و این ذینفعان در موفقیت شرکت بطور مستقیم و غیرمستقیم نقش دارند. تعاریف متعددی از مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها به عمل آمده است به عنوان نمونه کمیسیون جوامع اروپایی در 2003 مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها را مفهومی تلقی نموده است که یک واحد تجاری برای اثراش برای همه ذینفعان مربوط پاسخگو است (حساس یگانه و همکاران، 1391).

مسئولیت اجتماعی شرکت مقوله‌ای جهانی در راهبرد تجاری است.

یکی از راهکارها درخصوص مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها وضع قوانینی است که مشارکت کارکنان را در تصمیم‌گیری شرکت به ترسیم شناخته است به عنوان نمونه در آلمان براساس قانون تصمیم‌گیری مشترک یا قانون همکاری بین مدیران و کارکنان آن می‌باشد که به موجب آن کارکنان شرکت در انتخاب

تشکیل داده است گروه کاری درسوف از جمله شامل متخصصان حقوق شرکت‌ها از کشورهای آلمان، فرانسه، روسیه و ایالات متحده آمریکا بود هدف این مجموعه قواعد آن است که هم تدوین کنندگان قانون شرکت‌ها را در اقتصادهای درحال گذر راهبری کند و هم گزینه‌های ممکن و پیش روی را برای نویسندگان قانون شرکت‌ها فراهم آورد (نیناسوی، 1386).

هیأت مدیره از طریق عضویت در لایه نظارتی مدیریتی نقش ایفا می کنند. یکی از خصیصه های اصلی مدل حاکمیت شرکتی آلمانی عبارت است از مشارکت کارکنان در مدیریت شرکت (Kay, et al., 1995). در آلمان مشارکت کارکنان و سهامداران در مدیریت شرکت مورد پذیرش قرار گرفته است به عنوان یک قاعده در شرکت های بزرگ نصف اعضای هیأت مدیره توسط کارکنان و نصف دیگر آن توسط سهامداران انتخاب میگردند این مشارکت مهم کارکنان در مدیریت شرکت، خصیصه فرهنگی تجاری آلمان است که آن را از سایر نظامهای حقوقی حاکمیت شرکتی متمایز می سازد (Savenger, 2005).

در ماده 172 قانون شرکت های 2006 انگلستان نیز مدیران مکلف به رعایت منافع کارکنان شده اند. یکی از طرفداران جدی تحول در نظام حقوق شرکت ها، اولین اصلی پیشنهادی خود را در باب اصول جدید حاکم بر شرکت ها به این موضوع اختصاص می دهد که هدف نهایی شرکت ها باید خدمت به منافع جامعه به عنوان یک کل باشد وی جامعه را محل فعالیت شرکت را جزء دسته های ذینفع معرفی و بر این عقیده است که شرکت تجاری ابزاری است در خدمت منافع عامه در مفهوم اعم خود اگر شرکت نتواند در خدمت منافع عامه باشد شایسته ادامه فعالیت حداقل به روش اضرار آمیز نمی باشد (Green field, 2005).

گفتار دوم: رویکرد مقررات شرکت های سهامی ایران از حیث ذینفع محوری

قبل از تصویب قانون تجارت مصوب 1311 عمده ت مقررات قانون مدنی ناظر به تنظیم روابط طرفین مشارکت بوده و روابط شرکاء با مدیران اموال مشاعی نیز مبتنی بر وکالت مدنی بوده و در قالب آن مورد تحلیل قرار می گرفت. اما با تصویب قانون تجارت در سال 1311 و پیش بینی مقررات خاص در باب شرکت ها و به ویژه پیش بینی شخصیت حقوقی برای شرکت ها، فعالیت های اقتصادی و مشارکتی وارد مقوله جدیدی گردید، البته این موضوع با تصویب قانون اصلاح از قسمتی قانون تجارت 1347 کامل شد. در خصوص قلمرو مالکیت شرکتی در نظریه بیشتر محل مناقشه نظریه پردازان حقوق اقتصادی و حقوق شرکت ها بوده است که یکی نظریه تفوق سهامداران بود دیگری نظریه ذینفعان. در خصوص این که مقررات شرکت های سهامی ایران با کدام یک از این نظریه تنظیم شده است باید گفت این که مقررات بیشتر بر مبنای حمایت از سهامداران شرکت باشد تردیدی نیست. و ظاهراً در مقررات ایران نیز مدیران باید در راستای تأمین منافع سهامداران عمل نمایند. و مدیران حافظ منافع جمعی شرکا، سهامداران می باشند. البته رابطه بین مدیران و سهامداران رابطه امانی نیست چون مدیر در برابر شرکت مسئول می باشد نه سهامداران. هر چند ماده 51 منسوخ قانون تجارت 1311 مقرر می داشت: «مسئولیت مدیر شرکت در مقابل شرکا همان مسئولیتی است که وکیل در مقابل موکل دارد»

اما این ماده از سوی نظریه پردازان حقوق تجارت مورد انتقاد قرار گرفته است. زیرا اولاً مدیر شرکت حافظ منافع جمعی شرکا در قالب شخصیت حقوقی شرکت و نه در مقابل یک یک شرکاست. در غیر این صورت مدیر بایستی در برابر سهامداران دارای سرمایه بالاتر پذیرای مسئولیت بیشتری باشد تا نسبت به سهامداران اقلیت (پاسبان، 1391). ثانیاً طبق بند 3 ماده 678 ق.ا و ماده 954 همان قانون عقد و کالت با موت یا جنون هر یک از طرفین عقد منتفع می‌شود درحالی‌که با فوت یا جنون هر یک از سهامداران و حتی تمام آنها مدیران شرکت سهامی معزول نمی‌شوند (عیسائی تفرشی، 1386). ثالثاً- هر چند مطابق ماده 51 ق.ت مسئولیت مدیر شرکت در مقابل شرکا همان مسئولیتی است که وکیل در مقابل موکل دارد. این ماده اشاره به این نکته دارد که با او مانند امین رفتار خواهد شد و از این جهت در حکم وکیل است و از آن نباید نتیجه گرفت که مدیر شرکت، وکیل شرکاست. بویژه که آثار اعمال مدیر بطور مستقیم عاید شخص حقوقی می‌شود نه آنان (کاتوزیان، 1371).

در نتیجه مدیران یکی از ارکان شرکت تجاری و جزئی از بدنه شرکت تلقی می‌شوند، و مدیران اراده‌ی شخص حقوقی تلقی و مدیران تنها بنام شخص حقوقی و حافظ منافع شرکت است. ماده 17 ل.ق.ا.ق.ت نیز موید رکن بودن مدیران است (عیسائی تفرشی، 1386).

در تأیید آن می‌توان اضافه نمود که ماده 125 ل.ق.ا.ق.ت مدیر عامل را در حدود اختیارات تفویضی توسط هیأت‌مدیره به او، نماینده شرکت محسوب دانسته است که این ماده نیز رکن بودن هیأت‌مدیره را تأیید می‌کند دارای اراده هیأت‌مدیره همان اراده شرکت تلقی می‌شود.

در نتیجه حسب مقررات شرکت‌های سهامی ایران مدیران باید شرکت را به نحوی اداره نمایند که منجر به حداکثرسازی سهام سهامداران گردد. پیش‌بینی اقامه دعوی خسارت در ماده 276 ق.ا.ق.ت. علیه اعضای هیأت‌مدیره و مدیران می‌تواند حاکی از این باشد که اگر مدیران در امر اداره شرکت، مرتکب خطا شدند، شرکت را بد اداره کنند و برخلاف آن که باید شرکت را در راستای تأمین اعضاء آن اداره کنند و اسباب حداکثرسازی سرمایه سهامداران را فراهم نمایند اما برعکس موجبات خسارت را فراهم نمایند باید از عهده جبران خسارت برآیند. همچنین ماده 142 نیز از مسئولیت مدیران صحبت می‌کند که می‌تواند موید این نظریه باشد.

اما آنچه که محل تأمل و بحث می‌باشد این است که آیا مقررات شرکت‌های سهامی ایران گرایش به حمایت از گروه‌های ذینفع دارد یا خیر. و آیا ذینفع‌گرایی در کنار سهامدار محوری در مقررات ریشه دارد یا خیر.

با نگاه به مقررات شرکت‌های سهامی قانون تجارت سال 1347 می‌توان موادی را که در آنها اصطلاح ذینفع بکار گرفته شده را استخراج نمود. مجموعه موادی که در آنها از این واژه استفاده شده است، 13 ماده است.¹

البته پیش بینی شخصیت حقوقی برای شرکت‌های تجاری را می‌توان گامی به سمت قانون گذاری ذینفع را توصیف نمود. زیرا شخصیت حقوقی به ایجاد وثوق و اطمینان طرفهای معامله با شرکت شخصی می‌شود. و آنان را از تعرضات احتمالی مصون می‌دارد.

اصلاح قانون تجارت در سال 1347 گام بعدی در جهت ذینفع گرایی و تأمین رفاه جامع الاطراف گروه‌های ذینفع شرکت‌های تجاری بوده (طوسی، 1388).

با مطالعه مقررات قانون تجارت 1347 را می‌توان نمونه‌هایی از تئوری ذینفع گرایی را در حقوق شرکت‌های سهامی ایران اثبات نمود.

بند اول: مقررات راجع به اداره شرکت‌های سهامی

مقنن در باب شرکت‌های سهامی جهت تصدی امر مدیریت شرکت سهامی شرایطی را پیش‌بینی نموده است. از جمله این شرایط که در ماده 111 مقرر گردیده است که از آن تعبیر به شرایط منفی و یا موانع تصدی می‌شود. بر اساس این ماده، اشخاص با اوصاف مندرج در بندهای این ماده را نمی‌توان به عنوان مدیریت شرکت سهامی انتخاب نمود. ضمانت اجرای انتخاب افراد مذکور در این ماده در تبصره آن آمده است براساس تبصره آن هر ذینفع می‌تواند تقاضای عزل آن مدیر ممنوع التصدی را بنماید. بنظر می‌رسد که استفاده از اصطلاح ذینفع بجای اصطلاح سهامدار یا شریک بیانگر رویکرد ذینفع مقنن بوده است. و این حاکی از آن است که علاوه بر سهامداران، افراد دیگری نیز در معرض سوءاستفاده مدیریتی قرار خواهند گرفت زیرا در شرکت‌های سهامی مسئولیت سهامداران محدود به مبلغ اسمی مهم است - تنها تضمین و اطمینان افرادی که با شرکت وارد معامله می‌شوند همان سرمایه اسمی شرکت است و سوء مدیریت، دارایی شرکت را در معرض خطر و تهدید مالی قرار می‌دهد و این منجر به ضرر افراد غیرسهامدار می‌شود در نتیجه هر چند مدیران منتخب سهامداران هستند اما افراد دیگر بلحاظ ذینفع بودن حق عزل مدیر را در صورت فقدان صلاحیت دارند.

ذینفع گرایی مندرج در این ماده زمانی شکل جدی تری به خود می‌گیرد که سهامداران با علم آگاهی انتخابی را به عناوین ممنوعه انتخاب نمایند. و یکی از افراد ذینفع غیرسهامدار بعنوان نمونه

1. مواد: 5- 33- تبصره ماده 111- 113- 127- 136- 141- 142- 143- 201- 205- 219- 270

طلبکار شرکت تقاضای عزل مدیر ممنوعه را از دادگاه بنماید. در چنین حالتی دادگاه در صورت وجود مانع، حکم عزل مدیر را صادر می‌نماید و ترجیح تقاضای ذینفع بر تصمیم عمومی به معنای پذیرش استراتژی ذینفع محوری است (طوسی، 1388). حکم فوق در انتخاب مدیرعامل شرکت که برخلاف مدافع مندرج در ماده 111 انتخاب شده باشد نیز مجری است. و تقاضای عزل مدیرعامل ممنوع نیز از سوی اشخاص ذینفع دلالت بر ذینفع‌گرایی دارد.

نمونه‌ی دیگر از مقررات درجهت حفظ سایر گروه‌های ذینفع در شرکت سهامی وضع گردیده است. معاملات ممنوعه مندرج در ماده 132 ق.ا.ق.ت 1347 است که براساس آن مدیران شرکت حق تحصیل وام از شرکت را نداشته و نیز حق برخورداری از ضمانت شرکت نسبت به دیون خود را نیز نخواهند داشت که ضمانت اجرای آن بطلان عمل حقوقی انجام شده است. به عقیده برخی که به نظر صحیح می‌رسد علت بطلان عمل حقوقی با منطق صرف سهامدارمحوری قابل جمع نیست زیرا اگر چنین بود می‌توانست ضمانت اجرای عدم نفوذ را برای تحصیل منافع سهامداران پیش‌بینی نماید. لذا هرگونه حکم برخلاف ماده 132 از ا.ا.جمله تصمیم مجمع عمومی عادی بالاتفاق نمی‌تواند ممنوعیت و بطلان این ماده را رفع نماید و این حاکی از آن است که مقنن بدنبال منافع گروهی غیر از سهامداران بوده است (طوسی، 1388).

هرچند برخی از حقوق دانان آمره بودن حکم مندرج در ماده 132 را دلیل بر بطلان هرگونه تصمیم بالاتفاق راجع به تصویب معاملات مندرج در این ماده تلقی نموده‌اند (پاسبان، 1391). با این وجود بنظر می‌رسد که چه از نگاه آمرانه بودن به آنها نگاه کنیم چه از حیث منطق ذینفع محوری می‌توان، استراتژی ذینفع محوری را از ماده فوق استنباط نمود.

بند دوم: مقررات راجع به تغییر سرمایه

مطابق ماده 189 ق.ا.ق.ت 1347 مجمع عمومی فوق العاده شرکت می‌تواند به پیشنهاد هیأت‌مدیره درمورد کاهش اختیاری سرمایه اتخاذ تصمیم نماید. همانطور که گفته آمد در شرکت‌های سهامی مسئولیت سهامداران محدود به مبلغ اسمی سهم است (ماده 1 ق.ا.ق.ت) و اساساً رجوع به سهامداران مازاد بر سهام آنها امکانپذیر نیست. در نتیجه اگر شرکت قصد کاهش اختیاری سرمایه را داشته باشد باید یک سری از شرایط و تشریفات اساسی را رعایت نماید. ازجمله این شرایط این است که شرکت باید قبل از اقدام به کاهش اختیاری سرمایه، مراتب را در روزنامه آگهی نماید. که این موضوع در ماده 192 همان قانون مقرر گردیده است. بدون تردید علت آگهی، منافع اشخاص ذینفع مورد نظر مقنن

بوده است. در واقع علت وضع چنین حکمی صرفاً حمایت از ذینفعان غیر سهامدار می‌باشد. زیرا سهامداران از این موضوع آگاهی دارند. به همین دلیل مراتب باید از قبل آگهی شود زیرا ممکن است افرادی باشند که طلبکاران شرکت باشند و موعد پرداخت طلب آنها فرا نرسیده باشد و قطعاً کاهش سرمایه از تضمین طلب آنها و احتمال وصول طلبشان می‌کاهد در نتیجه باید مراتب آگهی شود. به همین دلیل هرگونه تصمیم به کاهش اختیاری سرمایه در صورتی که از سوی طلبکاران شرکت اعتراضی به عمل آمده باشد و دادگاه اعتراض را وارد بداند ممنوع اعلام گردیده است (ماده 195 ل.ق.ا.ق.ت) و این ممنوعیت به معنای بطلان تصمیم راجع به کاهش اختیاری برنامه است (ماده 270 ل.ق.ا.ق.ت).

بند سوم: مقررات ناظر بر مسئولیت مدیران

از دیگر ادله اثباتی ذینفع گرای حقوق شرکت‌های سهامی ایران موضوع ماده 143 ل.ق.ا.ق.ت 1347 است. به موجب این ماده «در صورتی که شرکت ورشکسته شود یا پس از انحلال معلوم شدید که دارایی شرکت برای تادیه دیون آن کافی نیست دادگاه صلاحیت دارد می‌تواند تقاضای هر ذینفع هر یک از مدیران یا مدیر عاملی که ورشکستگی شرکت یا کافی نبودن دارایی شرکت به نحوی از انحاء معلول تخلفات او بوده است منفرداً یا متضامناً به تادیه آن قسمت از دیونی که پرداخت آن از دارایی شرکت ممکن نیست محکوم نماید به عقیده برخی منظور از اشخاص ذینفع در این ماده صرفاً طلبکاران و هر کسی که در اثر این اقدام مدیر دچار خسارت دیده می‌باشد را شامل می‌شود نه سهامداران شرکت و سهامداران شرکت نمی‌توانند به استناد این ماده علیه مدیران اقامه دعوی کنند چون سهامداران شرکت از عدم کفایت دارایی شرکت برای تادیه دیون فردی متحمل نمی‌شوند بلکه تنها کسانی که از عدم تادیه دیون مازاد بر دارایی شرکت متحمل ضرر می‌شوند، طلبکاران هستند (دمرچیلی و همکاران، 1381)

به نظر می‌رسد که ماده موصوف شامل حال سهامداران نیز می‌شود. زیرا سهامداران هم به عنوان مدعیان یا نماینده هستند بنابراین اگر از اداره به شرکت سرمایه شرکت از میان برود سهامداران به سرمایه خود نخواهند رسید و این منجر به خسارت به آنها می‌شود بنابراین سهامداران هم می‌توانند اقامه دعوی مسئولیت مدنی بنمایند.

بند چهارم: مقررات ناظر بر انحلال شرکت

ماده 201 ق.ا.ق.ت 1347 که ناظر بر موارد انحلال اختیاری شرکت سهامی می‌باشد مقرر داشته است که در موارد زیر هر ذینفع می‌تواند انحلال شرکت را از دادگاه بخواهد به نظر می‌رسد که واژه ذینفع در

این ماده صرفاً سهامداران را شامل نمی‌شود و طیف بیشتری را دربردارد به عنوان مثال در بند یک این ماده آمده است که در صورتیکه تا یکسال پس از به ثبت رسیدن شرکت هیچ اقدامی جهت انجام موضوع شرکت صورت نگرفته باشد و نیز در صورتی که فعالیت‌های شرکت در مدت بیش از یکسال متوقف شده باشد، هر ذینفع می‌تواند تقاضای انحلال شرکت را بنماید و بر اساس ماده 89 این قانون مجمع عمومی عادی باید سالی یکبار و موقعی که اساسنامه پیش‌بینی شده است تشکیل گردد. ماده متضمن تکلیف برا تشکیل مجمع عمومی عادی سالیانه است، و عدم تشکیل به قید ایجاد سبب انحلال شرکت است که در بند 1 ماده 201 بدان اشاره شده است زیان ناشی از عدم برگزاری مجمع عمومی عادی سالیانه محدود به سهامداران شرکت نبوده بلکه منافع طلبکاران شرکت را نیز با خطراتی مواجه می‌سازد؛ زیرا آنان بدون تشکیل مجمع از وضعیت مالی شرکت و حساب سود و زیان و میزان دارایی شرکت بی‌اطلاع باقی مانده و در صورتیکه فعالیت شرکت زیان آور باشد وثیقه طلب آنان که صرفاً سرمایه شرکت است کاهش می‌یابد در نتیجه مقنن به هر ذینفع اجازه درخواست انحلال شرکت را داده است.

بند پنجم: مقررات ناظر بر گزارشگری مالی شرکت

اصولاً هدف سهامداران از سرمایه‌گذاری در شرکت، دریافت سود می‌باشد و اگر شرکت مجموعه دارایی متعلق به شرکاء باشد سود حاصله از بکارگیری اموال مشترک یاد شده بایستی متعلق به آنان فرض شود. لذا به حکم قاعده تسلیط می‌توان مالکان آن وجوه و سود حاصله را در نحوه استفاده و توزیع مختار دانست اما با نگاه به مقررات قانون شرکت‌های سهامی می‌توان دریافت که قانونگذار چنین آزادی را تحدید نموده است. و آن را تابع احکام خاصی قرار داده است. براساس ماده 239 ق.ا.ق.ت: سود قابل تقسیم عبارت است از سود خالص سال مالی شرکت سهامی منهای زیان‌های سال-های مالی و اندوخته قانونی مذکور در ماده 228 و سایر اندوخته‌های اختیاری به علاوه سود قابل تقسیم سال‌های قبل که تقسیم نشده است. به عقیده یکی از حقوق‌دانان با نگاه به این ماده مداخله تقنینی در تعریف سود، کسر اندوخته، پیش‌بینی ضمانت اجراهای مدنی و کیفری در مقررات قانونی شرکت‌های جزء با ایده ذینفع‌گرایی قابل توجیه نمی‌باشد رژیم مالی دقیق مزبور بیانگر این است که حقوق شرکت‌های مدرن در مسیر تکاملی خود تأمین رفاء مجموعه‌ای از عوامل تولید را که در ایجاد ارزش افزوده مداخله داشته‌اند هدف اصلی خود قرار داده است (طوسی، 1388) در تأیید این استدلال می‌توان افزود که مدیران باید در تنظیم سود مقررات قانون تجارت را رعایت کرده و زمانی شرکت می‌تواند سود پرداخت کند که در واقع شرکت با سود مواجه شده باشد.

در نتیجه در صورتی که ریس و اعضای هیئت مدیره و مدیرعامل شرکت که بدون صورت دارایی و ترازنامه یا به استناد صورت دارایی و ترازنامه مزور، منافع موهومی را بین صاحبان سهام تقسیم کرده باشند به مجازات کیفری مندرج در ماده 258 ل.ق.ا.ق.ت محکوم می‌شوند علاوه بر این که آنچه را که سهامداران تحت عنوان سود دریافت داشته‌اند باید به حساب شرکت برگردانده شود زیرا دریافت سود موسوم از مصادیق داده شدن من غیرحق است و آنچه را که سهامداران دریافت کرده‌اند از محل سرمایه شرکت بوده است و این سرمایه تنها تضمین طلب طلبکاران شرکت است و باید استرداد نمایند این استراتژی مقنن می‌تواند مویدی برای ذینفع‌گرایی مقررات حقوق شرکت‌های سهامی باشد.

بنابراین با توجه به ادله فوق الذکر می‌توان اذعان داشت که مقررات شرکت‌های سهامی ایران ضمن این که به منافع سهامداران توجه داشته است و مدیران باید در جهت حداکثرسازی منافع سهامداران عمل نمایند باید در اعمال و تصمیمات تجاری شرکتی، منافع دیگر گروه‌های ذینفع را در نظر داشته باشند لذا می‌توان برای شرکت‌ها یک نظریه ترکیبی را پذیرفت که بر اساس آن مدیران شرکت علاوه بر تأمین منافع سهامداران یعنی حداکثرسازی سود، باید به منافع سایر گروه‌های ذینفع نیز توجه نمایند زیرا در نظر گرفتن منافع سایر گروه‌های غیر سهامدار در اداره شرکت به حداکثر سازی منافع پایدار و بلند مدت سهامداران منجر شود.

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

همانطور که در مقوله قلمرو حاکمیت شرکتی بر اساس دو نظریه غالب تفوق سهامداران و ذینفعان چگونگی توجه به حقوق شرکت‌ها به منافع گروه‌های مختلف ذینفع از جمله سهامداران، طلبکاران، مشتریان و غیره پرداخته شده است نظام حقوقی حاکمیت شرکتی در بستر مقررات حقوق شرکت‌ها قابل شکل‌گیری است و با توجه به توسعه‌های اخیر در این نظام‌ها رویکرد ترکیبی حاکمیت شرکتی بسیار مورد توجه است تا بتوان بطور متوازن هم منافع سهامداران و هم منافع سایر گروه‌های ذینفع را در قواعد و مقررات شرکت‌های سهامی مورد توجه و حمایت و نظارت قرار داد، که با در نظر گرفتن منافع سایر گروه‌های غیر سهامدار در اداره شرکت به حداکثر سازی منافع پایدار و بلند مدت سهامداران منجر شود.

با توجه به مباحث مطرح شده در خصوص مقررات حاکم بر شرکت‌های سهامی می‌توان بیان داشت که مباحث مرتبط با مدیریت شرکت‌های سهامی، معامله ممنوعه مدیران شرکت‌ها، مقررات ناظر بر کاهش اختیاری سرمایه، مقررات ناظر بر تصفیه شرکت‌های سهامی، مقررات مرتبط با گزارشگری مالی شرکت‌ها و همچنین پرداخت سود به سهامداران مبتنی بر رویکرد تئوری ذینفعان

می‌باشد. همچنین مقررات مربوط به شخصیت حقوقی شرکت‌های و مقررات ناظر به تضمین و حمایت از اشخاص ثالث نیز بر محور ذینفع‌گرایی استوار می‌باشد.

بنابراین با توجه به این که لایحه پیشنهادی تجارت 1384 در حال بررسی می‌باشد پیشنهاد می‌گردد بستر قانونی لازم در خصوص تعهدات وظایف مدیران در راستای توجه و حمایت از منافع گروه‌های ذینفع فراهم آید و همچنین مقررات لازم الاجرا در عمل برای ایفاء این تعهدات و وظایف توسط نهادهای قانونی تدوین شود.

منابع و مأخذ:

1. پاسبان، محمدرضا، (1391) «حقوق شرکت‌های تجاری»، چاپ چهارم، سمت.
2. حساس یگانه، یحیی. برزگر، قدرت ا... (1391). «مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها، سیر تکامل مفاهیم و تعاریف»، فصلنامه حسابدار رسمی شماره 17.
3. دمرچیلی، محمد، حاتمی، علی. قرائی، محسن. (1381). قانون تجارت در نظم کنونی، چاپ دوم خلیج فارس.
4. طوسی، عباس. (1389). «تحلیل اقتصادی حقوق شرکت‌ها»، رساله دکتری، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.
5. عیسایی تفرشی، محمد. (1386). «مباحث تحلیلی از حقوق شرکت‌های تجاری»، جلد دوم، چاپ اول، انتشارات تربیت مدرس.
6. کاتوزیان، ناصر. (1371). «قواعد عمومی قرار دادها»، جلد دوم، چاپ سوم، شرکت انتشار با همکاری بهمن برنا.
7. گاینان، آویل اف. (1386). «قواعد عمومی حقوق شرکت‌ها، مطالعه‌ای برای اقتصادهای در حال گذار»، مترجم ماشا... بنا نیاسری، مجله تحقیقات حقوقی شهید بهشتی، شماره 45.
8. Clarkson Max B.E. (1995). "A Stakeholder Framework For Analyzing And Evaluating Corporate Social Performance". Academy Of Monogement Review Vol.20.No1.
9. Companies Act 2006 Uk.
10. Donaldson Thomas & Preston lee E. (1995). "The Stakeholder Theory Of The Corporation: Concepts Evidence & Implications ." Acodemy Of Management Review . Vol 20, No 1 .
11. Fontaine Charles & Haarman Antoine & Schmid Stefan. (2006). " The Stakeholder Theory " .
12. Friedman Andrew L & Miles Samantha.(2006). " Stakeholder: Theory And Practice"Oxford University Press.
13. Greenfield Kent. (2005). "New Principles For Corporate Law." Boston College Law School, Reserch Paper No.73.
14. Hamiton & Booz & Allen. (2007). " Commercial Law And Microeconomic Reform, Apractical Guide To Program Implementation"Draft Disclaser.
15. Hampele Comitte Corporate Governance (1998) .
16. Hansmann Henry & Kraakman Reinier & Squire Richard. (2006). " Law And The Rise Of The Firm, Ecgi.<http://ssrn.com/abstract> -- 873507.
17. Hill Charles W.L & Jones Thomas M.(1992). " Stakeholder – Agency Theory " Journal Of Managevnt Studies , 29:2.

18. Jensen Micheel C. (2001). "Value Maximisation, Stakeholder Theory, & The Corporate Objective Function" *European Financial Management* . Vol1 7No 3.
19. Keay A. (2010). " Stakeholder Theory In Corporate Law S Mas It Got Whatit Takes 2." <http://Papers.ssen.id.1531005>.
20. Mallin Christian A. (2006). "Handbook on International Corporate Governance Country Analyses" Published by Edward Elgar Publishing Limited-UK, USA.
21. Mitchell Ronald, K., Agle Brodley, R. (1997). "Academy Of Management Review, Vol22-No.4.
22. Nwanji, Tony ike . Howell Kerry, E . "The Stakeholder Theory in The Modern Global Business Environment " *International Journal Of Applied Institutional Governance*. Volume I Issue I.
23. Solomon, J. Solomon, A. (2004). "Corporate Governance And Accountability " John Wiley And Sons Ltd.
24. Spisto Michael P. (2006). "Legal Aspects Of Corporate Governance In The Republic Of South Africa : Towards A Possible Model For Improved Stakeholder Relations Within The Corporation , School Of Law .Phd Thesis , University Of The Witwatersrand Johannesburg – South Africa .
25. The Company Law Reform Bill 2005-2006 Reserche Paper.
26. Wheeler, D. Colbert, B. Freeman, E. (2003). " Focusing On Value : Reconciling Corporate Social Responsibility And Stakeholder Approach in a Network World " . *Journal Of General Management* . Vol.28.No3 .
27. Zilkowski, R. (2005). "A Re- Examination . F Corporate Governance Concepts , Models , Theories & Future Directions " . University. F Canberra .